بسم الله الرحمن الرحیم

سال دوم 88-89

**جلسه شماره 1**

۰۴/ ۰۷/ ۸۸ تخصیص عام به مفهوم - شیوه طرح آن در کتاب های اصولی

**بحث تخصیص عام به مفهوم و شیوه طرح آن در کتاب های اصولی :**

بحث تخصیص عام به مفهوم از مباحث قدیمی علم اصول است. آنچه سبب طرح این بحث شده است، این است که علت تقدیم خاص بر عام اقوی بودن ظهور خاص از عام است. حال اگر هر دو از یک سنخ باشند، مثلا هر دو مفهوم یا هر دو منطوق باشند و فقط جنبه عام و خاص بودن مطرح باشد، بحثی نیست. اما اگر عام منطوق باشد و خاص، مفهوم، بحث فعلی مطرح می شود که مفهوم در نگاه اصولیون از منطوق اضعف است؛ پس علی القاعده خاصی که مفهوم است نباید بر عام مقدم گردد. البته از میان دو قسم مفهوم موافق و مخالف این بحث در مفهوم مخالف مطرح شده است؛ گویا اصولیون ظهور مفهوم موافق را اضعف از منطوق ندانسته اند.

در معالم بحث به همین شکل مطرح شده است. البته ایشان این سخن را که مفهوم از منطوقاضفع است نپذیرفته است؛ خصوصا با توجه به این که عام ها معمولا در معرض تخصیص هستند و جمله "ما من عام الا و قد خص" کاشف از کثرت ورود تخصیصات است، تخصیص عام را و لو با مفهوم فهمانده شود را بر عام بدون شبهه دانسته است.

**کیفیت طرح بحث در کفایه :**

در کتب متاخر مانند کفایه بحث شکل جدیدتری به خود گرفته است. مثلا این که دلالت جمله مشتمل بر مفهوم، اطلاقی است یا وضعی، نیز در این مباحث مطرح شده است.

در کفایه بحث این گونه طرح شده است که مقتضای تحقیق در مقام این است که جمله مشتمل بر عام و جمله مشتمل بر مفهوم، آیا در یک جمله یا در دو جمله، متصل به هم هستند یا از هم منفصلند؛ یعنی منفصل به هم هستند یا خیر. اگر منفصل باشند آیا دلالت هر دو به اطلاق است یا به وضع یا به یکی وضع و دیگری به اطلاق. فرموده اند اگر دلالت هر دو از یک سنخ باشد مثلا هر دو به اطلاق باشد، وجهی برای تقدیم یکی بر دیگری نیست. ولی اگر متفاوت باشند، دلالت وضعی بر دلالت اطلاقی مقدم است؛ به دلیل این که در دلالت وضعی، مقتضی تمام است، ولی در دلالت اطلاقی تمامیت مقتضی ، به این است که قرینه برخلاف وجود نداشته باشد، و دال وضعی مخالف می تواند قرینه برخلاف محسوب شود.

ولی اگر در دو جمله منفصل باشند، مقدمات حکمت در فرض مذکور تمام است و وجهی بر تقدیم دلالت وضعی بر دیگری نیست؛ مگر این که یکی اظهر باشد که در این صورت قرینه برای تصرف در

ظاهر محسوب می شود.

این که مرحوم آخوند این گونه بحث را طرح کرده اند از این جهت است که ایشان در مقدمات حکمت فرموده اند که آنچه مقدمات حکمت را شکل می دهد، عدم قرینه بر تقیید به شکل متصل است. اگر متکلم اراده مقید و بعض افراد را کرده باشد، باید قرینه متصله برای افاده این معنا نصب کند و بیان قرینه به شکل منفصل برای این مطلب کافی نیست.

از تقریب فوق یک نکته کلی استفاده می شود و آن این که ایشان مطلب مشهور منتسب به قوم مبنی بر اقوی بودن ظهور منطوق از مفهوم را قبول ندارند. البته ممکن است در برخی موارد منطوق از مفهوم اقوی باشد، اما به صورت کلی مدعای فوق تمام نیست. ایشان بحث را بیشتر بر این متمرکز کرده اند که دلالت مفهومی اطلاقی است یا وضعی. و اظهر و ظاهری را که مطرح می کنند مستند به قرائن خاصه می دانند نه این که به شکل کلی در همه موارد، ظهور منطوق از مفهوم اقوی باشد. شاید فی الجمله همین مطلب از معالم هم قابل استفاده باشد.

**اثر گذاری مبانی در دیگر مباحث در این بحث :**

در این بحث ممکن است بحث هایی در مورد کیفیت انعقاد دلالت مفهومی و سنخ آن (اطلاقی است یا وضعی) مطرح شود. در بحث مفهوم مبانی متفاوت است؛ مثلا مرحوم نایینی دلالت مفهومی را دلالت اطلاقی می دانند که بالطبع مختار ایشان با افرادی که مفهوم را در جملات شرطیه به وضع می دانند، متفاوت شود. یا مثلا در این بحث که برای این که در عمومات، برای استفاده معنای عام آیا نیاز به جریان مقدمات حکمت در مدخول است یا خیر؟ معمول آقایان این شرط را لازم نمی دانند، ولی بنا بر مبنای مرحوم نایینی که احتمال آن درکفایه هم مطرح شده در عمومات نیز در مدخول ادوات نیاز به جریان مقدمات حکمت هست، تا ابتدا بی قید بودن مدخول را اثبات کنیم و سپس با ادوات عموم، استفاده عموم و استیعاب کنیم. این مبانی همه در اتخاذ موضع در این بحث اثرگذار است.

مبنای دیگری که در این بحث مطرح شده است این است که این مفهوم نسبت به عام لسان حکومت دارد یا خیر؟ در بحث حکومت معمولا تعبیر می شود که ظهور حاکم بر ظهور محکوم مقدم است و لو این که ظهورش اضعف از آن باشد. نتیجه این که مشکل اضعف بودن ظهور مفهوم این گونه حل می شود.

به دنبال این بحث، بحث دیگری نیز مطرح است که اساسا وجه تقدیم خاص بر عام چیست؟ نکته ای که در کلمات قدما هست اقواییت ظهور است. ولی مبنایی که متاخرین (مانند مرحوم آقای نایینی، خویی، شهید صدر و دیگران) بیشتر به آن تمایل دارند، این است که اساسا خاص بما هو خاص برای عام قرینیت دارد که طبق آن دیگر بحث اضعف بودن ظهور عام محسوب نمی شود. گاهی قرینیت

داشتن خاص برای عام را این گونه مطرح کرده اند که در کلمات برخی قدما به قاعده ای اشاره شده است که شهید صدر از آن به قاعده میرزاییه تعبیر می کند و گاهی گفته می شود که محقق حلی نیز در کلماتشان به آن اشاره داشته اند. مفاد این قاعده این است که دو دلیلی که یکی از آنها اگر متصل ذکر شود، قرینه بر دیگری محسوب می شود، اگر منفصل باشند، دلیل دوم مقدم است. به بیان دیگر دلیل هادم ظهور بر فرض اتصال، هادم حجیت ظهور است در فرض انفصال.

مطلب دیگر شبیه به این قاعده این است که اگر دو دلیل در فرض اتصال با هم متعارض باشند، در فرض انفصال هم جمع عرفی ندارند؛ که شاید هر دو یک قاعده محسوب شوند.

با توجه به این قاعده، چون خاص برفرض اتصال قرینه بر عام است، درفرض انفصال هم هادم حجیت عام در عموم میباشد، ولی به نظر می رسد خاص در فرض اتصال بما هو خاص قرینه بر عام نیست. خاص اگر قرینیت داشته باشد، از جهت اقوی بودن ظهور است. به هر حال گاه در برخی کلمات این مطلب به صورت یک اصل مفروض، لحاظ شده است.

به هر حال برخی که خاص بما هو خاص را قرینه بر عام می دانند، دلیل حجیت خاص را حاکم بر دلیل حجیت عام به شمار می آورند.

ما در این بحث درباره اکثر این مبانی بحث نمی کنیم، بلکه بیشتر به کلیات بحث پرداخته و تنها به برخی از این مبانی و وجه آن اشاره می کنیم و بحث را علی المبنی دنبال می کنیم.

**مثال های فقهی بحث :**

در مورد این که این بحث چه مقدار مثال فقهی دارد، چندان فرصت پیگیری نداشتیم، ولی این بحث دو مثال معروف دارد؛ یک مثال این جمله است که "اذا بلغ الماء قدر کر، لاینجسه شیء". مفهوم جمله با عموماتی همچون الماء طاهر یا این روایت "خُلِقَ الْمَاءُ طَهُوراً لَا یُنَجِّسُهُ شَیْ‏ءٌ إِلَّا مَا غَیَّرَ لَوْنَهُ أَوْ طَعْمَهُ أَوْ رَائِحَتَهُ[[1]](#footnote-1)" (که مرحوم آقای خویی مطرح کرده اند) تنافی دارد.

معنای این حدیث این است که آب تا تغییر نکند، نجس نمی شود، ولی دلیل اول مفهومش این است که اذا لم یبلغ الماء قدر کر ینجسه شیء (ای بنفس الملاقاۀ بلا حصول تغییر و الا مسلم است که که آب کر هم با تغییر نجس می شود). این مفهوم با عموم حدیث دوم ناسازگار است و بحث جاری مطرح می شود.

مثال دوم این بحث، بحث آیات ناهیه از عمل به ظن است که عموم آنها مقتضی این است که ظن مطلقا حجت نیست؛ از طرف دیگر مفهوم آیه نبا مقتضی این است که خبر واحد مظنون حجت است.

فرصت نشد که ببینیم آیا در فقه مثال های دیگری هم دارد یا خیر، ولی ظاهرا مثال فقهی چندان

زیادی ندارد. لذا ما وارد تفصیلات و شقوق مختلف بحث نخواهیم شد؛ به ویژه با عنایت به این نکته که ما اساسا هیچ کدام از مفاهیم همچون مفهوم شرط و مفهوم وصف را به شکل کلی نپذیرفتیم، بلکه ثبوت مفاهیم را تابع خصوصیات ادله دانستیم.

**طرح بحث از مفهوم موافق در برخی کلمات :**

این بحث به مفهوم مخالف اختصاص دارد. بحثی که در کلمات مرحوم نایینی ذکر شده است در مفهوم موافق نیز مطرح است. شهید صدر بحث مفهوم موافق را که طرح می کنند ابتدا وارد بحث از فرق بین مفهوم موافق و مخالف می شودند. ایشان می فرمایند این دو از جهت جوهره و هویت با هم فرق دارند؛ مفهوم موافق چیزی است که بر اساس اولویت یا مساوات از حکم ملزوم حکم لازم آن استفاده می شود. ایشان می فرماید این ملازمه باید قطعیه باشد؛ به همین جهت مفهوم موافق از سنخ دلالت مدلول بر مدلول است نه دلالت مستقیم لفظ بر یک معنایی. یعنی جمله دال بر معنایی است که با معنای دیگری ملازم است و بر آن دلالت می کند. دلالت در مرحله اول، لفظیه و در مرحله دوم، عقلیه قطعیه است. البته علاوه بر قطعی بودن باید عرفی نیز باشد نه این که یک معنای دقی عقلی صرف باشد. به خلاف مفهوم مخالف که خصوصیتی در کلام است که لازمه آن حکم مفهومی می باشد. جمله هم دال بر اصل مطلب است و هم دال بر خصوصیت آن که لازمه اش مفهوم است. لذا جوهرا بین اینها تفاوت است. ایشان مبتنی بر این تفاوت جوهری، نتیجه گیری هایی می کنند و اساسا نحوه بحث ایشان در این دو قسم متفاوت است.

1. 1. مستدرك‏الوسائل ج : 1 ص : 190 [↑](#footnote-ref-1)